

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

دومین شرط وجوب حجة الاسلام: «حریت»

شرط دوم برای وجوب حجة الاسلام، این است که شخص حُر باشد و در نتیجه اگر شخص مملوکی حج انجام داد، حج او به عنوان حجة الاسلام واقع نمی‌شود. مرحوم سید در عروه می‌فرماید: «الثانی من الشروط الحرية فلا يجب على المملوك و إن اذن له مولا و كان مستطیعاً من حيث المال»؛ هر چند مولای او اجازه بدهد و از حیث مالی نیز خودش پول داشته و مستطیع باشد، «بناءً على ما هو الاقوى من القول بملكه»؛ بنا بر قول اقوی (نزد ایشان) که مملوك و عبد مالك هم می‌شوند، «أو بذل له مولا الزاد و الراحلة»؛ یا این که مولا زاد و راحله را به او ببخشد، «نعم لو حج باذن مولا صحاً بلا اشكال و لكن لا يجزيه عن حجة الاسلام»^[1].

بررسی مستقل بودن شرطیت «حریت»

نخستین مطلب آن است که آیا این شرط خودش يك شرط مستقلی است یا این که ریشه این شرط برمی‌گردد به این که چون عبد مالك نمی‌شود و لذا اصلاً مستطیع نمی‌شود.

دیدگاه والد معظم(قدس سره) و ارزیابی آن

مرحوم والد ما می‌فرماید: «و ليعلم أن اعتبار الحرية في وجوب حجة الاسلام لا يرتبط بمسئلة الاستطاعة»؛ حریت ربطی به مسئله استطاعت ندارد، بلکه خودش يك شرطی است در عرض استطاعت؛ زیرا در مالك شدن عبد اختلاف است، يك عده‌ای قائل‌اند به این که مالك می‌شود مطلقاً، يك عده قائل‌اند به این که مطلقاً مالك نمی‌شود، چند قول به تفصیل هم وجود دارد. این در حالی است که در اعتبار حریت در حجة الاسلام هیچ خلاقی وجود ندارد.

بنابراین، اگر بازگشت این شرط به مسئله استطاعت و مالکیت عبد باشد، باید همان گونه که در مالکیت عبد اختلاف است، در این شرط نیز اختلاف باشد در حالی که در این شرط اختلاف نیست، اما در مالکیت عبد اختلاف است.

به نظر ما، این سخن ایشان قابل مناقشه است؛ زیرا درست است که در مالکیت عبد اختلاف است، اما در يك مسئله اختلاف نیست و آن این که عبد بدون اذن مولا، ممنوع التصرف در اموال است؛ یعنی اگر گفتیم عبد مالك هم می‌شود، اما اگر بخواهد در مال هم تصرف بکند ممنوع از تصرف است.

بنابراین، به نظر ما مهم‌ترین دلیل بر این مطلب، روایاتی است که در این باره وارد شده و از آن روایات همین فرمایش مرحوم سید استفاده می‌شود که هر چند قائل شویم به این که عبد مالک است، اما حج واجب بر عهده مملوک نیست و مسئله حریت، خود یکی از شرایط برای وجوب حجة الاسلام است.

از روایات این باب دو مطلب استفاده می‌شود؛ نخست آن که حریت از شرایط حجة الاسلام و مملوک بودن مانع از حجة الاسلام است و شارع خواسته به عبد تخفیفی بدهد، همان گونه که بر صبی حجة الاسلام واجب نیست، برای مملوکی که مثلاً پنجاه سال دارد نیز حجة الاسلام واجب نباشد.

مطلب دوم در روایات آن است که اگر يك عبدی حجة الاسلام انجام داد و بعداً آزاد شد، باید دو مرتبه اعاده کند و حجة الاسلام قبلی فایده ندارد، اما اگر قبل از آزاد شدن بمیرد، شارع می‌گوید من همان حجی که انجام دادی را به عنوان حجة الاسلام قبول می‌کنم. خود این تفصیل قرینه می‌شود بر این که شارع عبد بودن را مانع می‌داند، منتهی مطلقاً مانع نمی‌داند، بلکه آنجایی که به نیت حجة الاسلام انجام داد و قبل از آزاد شدن مُرد، شارع می‌گوید آن حجی که انجام دادی را به منزله حجة الاسلام قبول می‌کنم.

در این بحث توجه به دو مطلب لازم است: نخست آن که باید در فقه دید که در کجا حریت شرط است و در کجا شرط نیست؟ مطلب دوم این بحث است که آیا عبد مالک می‌شود یا مالک نمی‌شود؟ چون در آن يك نکات فقهی و فنی خوبی وجود دارد لذا این را يك مقداری توضیح می‌دهیم.

بررسی موارد شرط بودن «حریت» در فقه

صاحب کتاب عناوین، مرحوم میرفتاح مراغی (که اهل مراغه بوده) در این بحث به چند مطلب اشاره دارد.

مطلب اول: می‌نویسد: «لیس الحرية شرطاً فی العبادات البدنیة»؛ در عبادات بدنی مثل طهارت، صلاة، صوم، اعتکاف، که اینها از عبادات بدنی است حریت شرط نیست، فقط مسئله جهاد و نماز جمعه به دلیل خاص خارج شده است. از ایشان می‌پرسیم چرا در عبادات بدنی حریت شرط نیست؟ ایشان می‌گوید: چون مقتضی موجود است و مانع مفقود است.

«عموم ما دلّ علی تکلیف الناس و المؤمنین»؛ آن ادله‌ای که می‌گوید: «اقیموا الصلاة»، اطلاق دارد هم شامل حر است و هم شامل عبد. از طرف دیگر شك می‌کنیم آیا عبد بودن مانعیت دارد؟ اصل عدم مانعیت است. در قرآن این آیه شریفه آمده است که باید دید چه استفاده‌هایی از این آیه می‌شود: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»^[2]، آیا می‌توانیم از عبارت: «لا يقدر علی شئی» استفاده بگوئیم نماز عبد یا روزه‌اش فایده نداشته و عبد مانند بهائم است؟ از این آیه چنین استفاده‌ای نمی‌شود، بلکه «لا يقدر علی شئی» یعنی «لا يقدر علی التصرف» و این به قرینه مناسبت حکم و موضوع فهمیده می‌شود.

بنابراین، آن تصرفاتی که دیگران می‌توانند انجام دهند، مالی را خرید و فروش کنند، هبه یا وقف کنند، اجاره بدهند، عاریه بدهند، عبد نمی‌تواند انجام دهد. از این رو این آیه نمی‌تواند در باب عبادات بدنی مانع باشد.

مطلب دوم: می‌فرماید همان گونه که در عبادات بدنی حریت معتبر نیست، در بحث ضمانات، خسارات و غرامات نیز حریت معتبر نیست. اگر يك عبدی مالی را تلف کرد، اینجا این عبد ضامن است؛ زیرا ادله ضمان به خوبی شامل عبد نیز می‌شود. «من اتلف مال الغير فهو له ضامن» یا این که ید را موضوع برای ضمان قرار می‌دهد، اطلاق آن ادله هم حُر را می‌گیرد و هم عبد را می‌گیرد.

به بیان دیگر، در این که اگر عبد ضامن شد کیفیت ضمانش چگونه است؟ آیا باید از مال خودش داده شود یا از مال مولا؟ بعد از آزادی‌اش باید داده شود یا قبل از آزادی؟ اینها بحث‌هایی است که مطرح می‌شود، اما در اصل ضامن بودن عبد همانند حرّ بحثی نیست

اشکالی که ایشان ذکر می‌کند آن است که، در باب ضمان ید روایت داریم: «علی الید ما اخذت حتی تؤدی» (که این دلیل مهم بر ضمان ید است. همین يك روایت که در کتب اربعه امامیه هم نیامده و عمدتاً در مصادر اهل سنت آمده، منتهی فقهای شیعه آن را تلقی به قبول کردند و چقدر در فقه ما این روایت مورد بحث قرار گرفته است). موضوع این ضمان، ید است و مراد از این ید، مسلماً ید ظاهری نیست، بلکه مراد از ید یعنی یدی که استیلا و سلطنت دارد. معنای روایت چنین است: «اگر شما مال غیر را بدون اذن غیر در استیلاء خودتان قرار دادید» در حالی که عبد ید ندارد، با این حال چگونه می‌گوئید عبد ضامن است؟

ایشان در پاسخ می‌فرماید: اولاً این استیلائی عرفی در عبد نیز محقق می‌شود، عبد هم می‌تواند مال کسی را برداشته و به خانه آورده و مخفی کند که استیلائی عرفی در اینجا نیز می‌باشد. به بیان دیگر، اگر بگوئیم مراد از «علی الید»، استیلائی شرعی است، در ضمان عبد اصلاً نمی‌توان به این روایت استناد کرد، پس حتماً مراد استیلائی عرفی است؛ یعنی عرفاً بگویند شما بر مال دیگری مسلط هستید، مال دیگری تحت اختیار شما قرار گرفته، همین که در عرف مردم هم می‌گویند فلانی مال ما را گرفته و نمی‌دهد این در عبد صدق می‌کند. ثانیاً، این که می‌گوئیم عبد ید ندارد به این معناست که ید او ید مولایش است نه این که اصلاً ید ندارد

مطلب سوم: قسم سوم عبادات مالیه است. ایشان می‌نویسد: عبادات مالیه به عبد تعلق پیدا نمی‌کند؛ یعنی خمس، زکات، حجّ بر عبد واجب نیست (ایشان حج را نیز جزء عبادات مالی آورده است). صدقات بر او واجب نیست؛ زیرا 1) یا به خاطر آن است که عبد مالک نمی‌شود و حال آن که در باب زکات، زکات دهنده باید مالک نصاب باشد، در خمس باید مالک باشد، اما اینجا مالک نیست (این سخن صاحب عناوین، خلاف آن کلام مرحوم والد ماست). بنابراین چون عبد مالک نیست، پس مالی که به وسیله آن استطاعت برای او حاصل بشود محقق نمی‌شود.

2) یا از این باب است که عبد ممنوع از تصرف است؛ یعنی هر چند مالک هم باشد، اما چون حق تصرف ندارد و از طرفی از شرایط وجوب زکات تمکن است تصرف است، به خاطر همین زکات بر او واجب نمی‌شود. کلام ایشان در باب زکات و خمس روشن است، اما در باب حج باید روایاتی که حریت را شرط کرده ملاحظه کرد که از روایات استفاده کنیم این حریت، خود يك شرط مستقلی است و ربطی به مسئله استطاعت ندارد.

به عنوان مثال، اگر الآن يك شخص حرّ مفلس شد، هر چند يك پولی دارد به اندازه این که می‌تواند حج را انجام بدهد و برگردد یا یک شخص حرّ، به یک علتی ممنوع از تصرف شد، باید بگوئیم این هم مستطیع نمی‌شود. لذا اینها قرینه است بر این که حریت را یک شرط مستقل قرار بدهیم.

اشکال دیگری که صاحب عناوین مطرح می‌کند آن است که چرا در باب ضمان و غرامت گفتید عبد ضامن می‌شود، اما در باب عبادات مالیه می‌گوئید زکات بر عبد واجب نیست یا حج بر او واجب نیست، چه فرقی بین اینها وجود دارد؟ اگر قدرت بر دفع شرط است، عبد نه در باب ضمان و نه در باب عبادات مالیه قدرت بر دفع ندارد، اگر شرط نیست باز در هر دو یکسان است. به بیان دیگر، چرا فرق گذاشتید بین عبادات مالیه و مسئله ضمان؟

ایشان در جواب می‌گوید عبادات مالیه دو جهت دارد؛ يك جهت تکلیفی دارد و جهت دوم، جهت ضمان است. از جهت تکلیفی مکلف به زکات و خمس نمی‌شود؛ چون وقتی می‌خواهیم بگوئیم زکات بده باید مالک باشد و فرض این است که مالک نمی‌شود،

اما در باب ضمان این گونه نیست که بگوئیم این موارد اختلاف در احکام دارند. فقها این شرط را در اینجا آوردند و در آنجا نیاوردند یا این که از باب این است که تملکی وجود ندارد.^[3]

به بیان دیگر، ایشان می‌خواهد يك قاعده‌ای را ارائه بدهد و آن این است که هر جا گفتیم کسی ممنوع از تصرف است، دیگر زکات، خمس، حج و سایر امور نمی‌آید. خود این يك قاعده است نه این که بگوئیم از باب این باشد که عناوین و ابواب فقهیه، اختلاف در احکام دارند، يك جایی دلیل داریم حریت معتبر است و يك جایی دلیل داریم عبدیت اشکالی نداشته و مانعیت ندارد.

ایشان می‌گوید: «هذا لا يعدّ من اختلاف الحكم بل من اختلاف الموضوع و الفرض»^[4]؛ موضوع اینها هم مختلف است، موضوع صلاة با موضوع زکات مختلف است، موضوع صوم با موضوع حج مختلف است. بنابراین، ضابطه این است که واجبات مالیّه‌ای که در فقه داریم، حریت در آنها معتبر است و واجبات بدنیّه مثل صلاة و صوم و اعتکاف و ... در آن حریت معتبر نیست و مشترك بین العبد و الحر است و احکام وضعیه مثل ضمانات نیز بین عبد و حر مشترك است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج2، ص: 424.

[2] «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يَنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَثْوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» سورة نحل: آیه 75.

[3] «ليس الحرية شرطا في العبادات البدنية كالطهارة و الصلاة و الصوم و الاعتكاف و خروج الجهاد و صلاة الجمعة إنما هو بالدليل. و وجه عدم الشرطية: أن عموم ما دل على تكليف الناس و المؤمنين شامل للعبد كالحر، و العبودية غير مانعة عن ذلك، و لم يدل دليل على التخصيص، و ظاهر عبدا مملوكا لا يقدر على شيء»^[1] لا يشمل العبادات البدنية، كما يأتي توضيحه. و ليس شرطا في الضمان و الغرامة أيضا، بمعنى: أن كل ما هو سبب في الحر للضمان من يد أو تسبیب أو إتلاف أو جنایة أو نحو ذلك سبب في العبد أيضا و إن كان في كيفية الضمان كلام: في أنه يصير على المولى أو على ذمته يتبع به بعد العتق، أو يتعلق بكسبه أو برقبته. و بالجملة: الكلام الان في أن السبب أيضا فيه سبب للضمان، و ليس كفعل البهائم مطلقا. و الوجه في عدم الشرطية: أن ما دل على ضمان اليد و الإتلاف و الجنایة في باب الغصب و باب الديات و باب إتلاف الأعيان و المنافع كلها يشمل العبد كما يعم الحر، من دون فرق، و لا دليل يدل على التقييد. و ما يتخيل أن العبد لا يد له فكيف يدخل تحت دليل الضمان؟ فاسد، لأن اليد الموجبة للضمان هو الاستيلاء العرفي دون الشرعي، و هو يحصل في العبد من دون شبهة، مضافا إلى أن عدم كون يد له معناه: كون يده يد مولا، فهناك يد لا محالة، و أما هو يد العبد أو يد المولى ففيه البحث.» العناوين الفقهية، ج2، ص: 695 – 694.

[4] «فصار الحاصل: أنه لا فرق بين الحر و العبد في العبادات بقول مطلق مع اجتماع شرائطه، غايته: أن بعضها لا يتحقق شرطه في العبد، و هذا لا يعد من اختلاف الحكم، بل من اختلاف الموضوع و الفرض. و أما الضمان فكذلك أيضا سواء كان في عبادة أو غيرها بعد تحقق السبب، فحكم العبد في الكفارات حكم الحر في تعلقها به في الجملة، و عدم التمكن من الدفع ليس مانعا من ذلك كما في سائر الضمانات. و كذلك في مثل الخمس على القول بأنه يملك. و بالجملة: فالاختلاف لعدم الشرط لا لأصل الحكم. و أما احتمال عدم تعلق الماليات على العبد في عبادة و معاملة لعدم إمكان الأداء، فلا وجه له أصلا. كما أن الفرق بين العبادات و سائر الغرامات أيضا بعدم تعلق الاولى و تعلق الثانية بأن الخطاب إن كان تكليفيا يتبعه خطاب وضع، فإذا فات شرط التكليف فلا وجه لبقاء الضمان، بخلاف ما إذا كان أصل الخطاب وضعيا يتبعه تكليف، فإن الضمان يثبت و إن كان التكليف بعد ذلك يبقى موقوفا على حصول شرطه أيضا بعيد، لأنهما حكمان، و فوات أحدهما لا يستلزم فوات الآخر، مع أننا لا نسلم كون الضمان في مثل الكفارات و نحوها تابعا للتكليف.» العناوين الفقهية؛ ج2، ص: 696.